

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۵۱)

شنبه ۱۶ - ۰۵ - ۱۴۳۹؛ ۱۴ - ۱۱ - ۱۳۹۶؛ ۰۳ - ۰۲ - ۲۰۱۸

فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى (۶۷) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى (۶۸) وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْفَافًا صَاعِقًا إِمَّا صَنْعُوا كَيْدًا سَاحِرٍ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى (۶۹) فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ هَازُونَ وَ مُوسَى (۷۰) قَالَ ءَأَمِنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَأْذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِّنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَئِنَّا أَنشَدُ عَذَابًا وَ أَبْقَى (۷۱) قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِمَّا تَفْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۷۲) إِنَّا ءَأَمْنَا بِرَبِّنَا لِيَعْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ وَ أَبْقَى (۷۳) إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَ مَن يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (۷۵) جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى (۷۶)

پس، جمع آورید تدبیرتان را. سپس، بیایید در یک صف، که پیروز شده است امروز هر که برتری یابد. (۶۴) گفتند: ای موسی، یا تو می‌افکنی و یا باشیم اولین کسی که می‌افکند؟ (۶۵) گفت: بلکه، بیافکنید! پس، به ناگاه ریسمان‌های‌شان و عصاهای‌شان به خیال نمودند نزد او، از جادویشان، که آنها شتابان می‌خزند (۶۶) در نتیجه، بیمناک شد در خود نهانی موسی. (۶۷) گفتیم، "مترس، تو خود همانی که برتر است!" (۶۸) "و بیافکن آنچه را به دست راست است، فرو می‌بلعد آنچه را بر ساختند، تنها کید ساحری را بر ساختند، و ساحر رهایی نیابد هر جا که رود!" (۶۹) پس، فرو افکنده شدند جادوگران، گفتند، "ایمان آوردیم به پروردگار هارون و موسی!" (۷۰) گفت: ایمان آوردید پیش از آن که اجازه دهم شما را؟! همانا که او، بی هیچ شکی، بزرگتر شما است، که شما را آموخت جادو، پس ببرم دستان و پاهای شما را به خلاف [یک دیگر]، و بر دار آویزم شما را بر تنه‌های درخت خرما، و بی گمان، خواهید دانست که کدام یک از ما شدیدتر است عذابش و پایا تر است! (۷۱) گفتند: هرگز بر نگرینیم تو را بر آنچه آمده است ما را از نشانه‌های آشکار قسم به آن که پدید آورد ما را! پس، قضاوت کن در ما آنچه را تو قاضی هستی، قضاوت کنی تنها در این زندگی دنیا! (۷۲) ما ایمان آوردیم به پروردگارمان تا غفران فرماید برای ما خطاهای ما را و آنچه تو ما را به زور بر آن وادار کردی از جادو، و خدا بهتر است و پایا تر. (۷۳) چنان است که هر کس بیاید پروردگارش را مجرمی، او را جهنمی باشد که نه بمیرد در آن و نه زنده شود. (۷۴) و هر که بیاید او را مؤمنی، انجام داده باشد شایسته‌ها را، و آنان را باشد درجات برتر. (۷۵) باغ‌های ماندگاری که در جریان باشد در پایین آنها جویبارهایی، جاودان در آنها، و پاداش آن که تزکیه کرد. (۷۶)

I. تفسیر

- جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَن تَزَكَّى: باغ‌های ماندگاری که در جریان باشد در پایین آنها جویبارهایی، جاودان در آنها، و پاداش آن که تزکیه کرد.
- بِهشت‌های سه گانه: در اینجا جنات و باغ‌های ماندگار را دستمزد کسی قرار داد که تزکیه کرده است. نخست، آشنایی مختصری با مراتب جنات از دیدگاه اهل عرفان: در یک تقسیم بندی، جنات را تقسیم می‌کنند به جنات ذات، و جنات اسماء و صفات، و جنات افعال. مولی عبدالرزاق کاشانی در تفسیر آیه ۱۶۹ سوره مبارکه آل عمران چنین می‌فرماید: برای جنان مراتبی است که بعضی معنوی می‌باشند، و بعضی صوری، و برای هر یک از مراتب معنوی و صوری درجاتی است حسب اعمال. معنوی جنات ذات و جنات صفات می‌باشند، و تفاضل درجاتش حسب تفاضل درجات اهل جبروت، و ملکوت است. صوری جنات افعال است، و تفاوت درجاتش حسب تفاوت درجات عالم ملک از آسمان‌های برتر است، و جنات دنیا. او هم چنین در تفسیر قول خدای تعالی، "مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ" (۲۹:۵ العنكبوت) (کسی که امید به لقاء الله دارد، سرآمدی [را که خدا تعیین کرده است] فرامی‌رسد و او شنوا و داناست!)، چنین فرموده: "مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ" (هر کس که امید دارد به لقاء خدا) باید در اطاعت فرمان او بکوشد در هر یک از مواطن، خواه باشد در مواطن ثواب و آثار یا مواطن افعال، یا مواطن اخلاق یا مواطن صفات، یا مواطن ذات، "فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ" (پس، اجل خدا) در یکی از مقامات سه گانه "لَآتٍ" (هر آینه آمدنی است) یعنی، پس یقین پیدا نماید به وقوع لقاء به حسب حال و امیدش هنگام آن اجل

معلوم، و باید عمل نیک انجام دهد تا بیابد کرامت را در جنت نفس از باب آثار و افعال هنگام موت طبیعی، یا باید که تلاش نماید در محو صفات خود با ریاضات و مراقبات تا شاهد گردد در جنت قلب از تجلیات صفات و مقامات اخلاق آنچه را دوست دارد و می خواهد هنگام موت اِرادِی، یا تلاش کند در خدا آن چنان که حق تلاش در اوست با فناء در او تا بیابد لذت شهود و ذوق جمال را در جنت روح هنگام موت اکبر و طامه کبری.

3. **گفتاری در تزکیه:** در این آیه کریمه فرمود، "وَذَا لِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى" (۲۰:۷۶ طه) (و آن دستمزد کسی است که تزکیه کرد).

پس، در اینجا چند گفتار درباره تزکیه را می آوریم:

خدای تعالی می فرماید، "خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" (۹:۱۰۳ التَّوْبَةِ) (از اموال آنان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن تطهیر و تزکیه کنی آنها را، و برای آنها دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است، و خدا شنوای داناست).

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه کریمه، می فرماید:

کلمه "تطهیر" به معنای برطرف کردن چرک و کثافت از چیزی است که بخواهند پاک و صاف شود و آماده نشو و نماء گردد و آثار و برکاتش ظاهر شود، و کلمه "تزکیه" به معنای رشد دادن همان چیز است، بلکه آن را ترقی داده خیرات و برکات را از آن بروز دهد، مانند درخت که با هرس کردن شاخه های زائدش، نموش بهتر و میوه اش درشت تر می شود، پس اینکه هم تطهیر را آورد و هم تزکیه را، خیال نشود که تکرار کرده، بلکه نکته لطیفی در آن رعایت شده است، پس اینکه فرمود، "خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً" رسول خدا (ص) را امر می کند به اینکه صدقه را از اموال مردم بگیرد، و اگر نفرمود: "من مالهم" بلکه فرمود، "مِنْ أَمْوَالِهِمْ" برای این است که اشاره کند به اینکه صدقه از انواع و اصنافی از مالها گرفته می شود، يك صنف نقدینه، یعنی طلا و نقره، صنف دیگر اغنام ثلاثه، یعنی شتر و گاو و گوسفند، نوع سوم غلات چهارگانه، یعنی گندم و جو و خرما و کشمش.

و جمله "تَطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ" خطاب به رسول خدا (ص) است، نه اینکه وصف زکات باشد، به دلیل اینکه بعدا می فرماید، "بها" یعنی با صدقه، و معنای آن این است که: ای محمد! از اصناف مالهای مردم زکات بگیر، و آنها را پاک و اموالشان را پر برکت کن.

و کلمه "صل" از "صلاة" و به معنای دعا است، و از سیاق استفاده می شود که مقصود از این دعا، دعای خیر به جان و مال ایشان است، هم چنان که از سنت چنین به یادگار رسیده که آن جناب در برابر کسی که زکات می داده چنین دعا می کرده که: خدا به مالت خیر و برکت مرحمت فرماید.

و در جمله، "إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ" کلمه "سکن" به معنای چیزی است که دل را راحتی و آرامش بخشد، و منظور این است که نفوس ایشان به دعای تو سکونت و آرامش می یابد، و این خود نوعی تشکر از مساعی ایشان است، هم چنان که جمله "وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ" مایه آرامشی است که دلهای مکلفینی که این آیه را می شنوند و یا می خوانند بوسیله آن سکونت می یابد.

سخنی در مورد زکات و بخشش مال: بعضی بخشش مال را به دست راست و اصحاب میمنه تشبیه کرده اند و گفته اند که آن از جمله عباداتی است که مستلزم قدرت ایمان قوی می باشد زیرا شخص باید از قدرت کافی برخوردار باشد تا از آنچه در دست دارد دل برگیرد و آنرا از ملک خویش خارج سازد. و این سخن را در مورد تمامی عباداتی که مستلزم ترک امری و یا دست کشیدن از چیزی است تعمیم داده اند زیرا مستلزم ایمان قوی و همت بلند است.

ذره را تا نبود همت عالی حافظ	طالب چشمه خورشید درخشان نشود
دستانی را که به خاطر خدا خالی شد خدای شکور خود به نعمتی زوال ناپذیر پر خواهد ساخت.	
بیا که قصر امل سخت سست بنیادست	بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
غلام همت آنم که زیر چرخ کیود	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه (ت. عثمان یحیی، ج ۸، ص ۲۱۶-۲۱۳)، با اشاره به این آیه کریمه چنین می فرماید:

[بهره زکات از اسماء الهی]

و بدان که چون معنای "زکات" تطهیر است، چنانچه خدای تعالی فرمود، "تَطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا" (۹:۱۰۳ التَّوْبَةِ) (تا تطهیر و تزکیه کنی آنها را با آن)، از اسماء الهی برای آن است اسم "القدوس"، و آن همان "الطَّاهِر" است، و آنچه در معنای آن است از اسماء الهی. و چون مالی که خارج شد در صدقه، از جمله مال مخاطب به زکات نبود، و در دستش امانت بود برای اصحاب آن، که استحقاق آن را ندارد غیر صاحبش هرچند نزد این دیگری بوده است، و لیکن آن نزد او به طریق امانت بوده است تا اداء نماید آن را به اهلش،- چنین باشد در زکات نفوس.

نفوس را صفاتی است که استحقاق آن را دارند و آن هر صفتی است که ممکن استحقاق آن را دارد. و گاه انسان وصف می شود به صفاتی که ممکن [الوجود] استحقاق آن را ندارد، از حیثی که ممکن است، و لیکن خدا استحقاق دارد آن صفات را، هنگامی که وصف شود بدانها [ممکن]، تا تمییز داده شوند آنها از صفاتی که استحقاق آنها را دارد، چنان که حق - سبحانه! - وصف می فرماید خودش را بدانچه حقی است برای ممکن از روی فرود آمدنی از سوی او - سبحانه! - و رحمتی به عبادش.

[زکات نفس: اخراج حق خداست از آن]

پس، زکات نفست اخراج حق خداست از آن، و آن همان تطهیر آن است با آن اخراج از صفاتی که حق آن نیست. پس، بگیر آنچه را مال توست از او، و بده آنچه را مال اوست را از خودت، هر چند چنانچه خدای تعالی فرمود، "بَلِّغِ لِلَّهِ الْأَمْْرَ جَمِيعًا" (۱۳:۳۱) الرَّعْدِ) (بلکه از آن خداست امر همگی)، و این صحیح است، چه نسبت ما به او، نسبت صفات است نزد اشاعره به او. پس، هر چه غیر خداست برای خداست به توسط خداست، چرا که استحقاق ندارد که برای او باشد مگر آنچه از اوست. رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود، "مولی القوم منهم" (وابسته قومی از آنهاست)، و در آن است اشارتی بدیع، چه آن کلمه ایی است که اقتضای غایت و صلّت را دارد، تا آنجا که گفته نمی شود مگر "او اوست!" و اقتضای غایت دوری را دارد تا آنجا که گفته نشود، او اوست"، زیرا آنچه از توست اضافه نشود به تو، چرا که هیچ چیز اضافه نمی شود به خودش به سبب عدم مغایرت. پس، این غایت و صلّت است. و آنچه اضافه می شود به تو از تو نیست، و این غایت دوری است، زیرا مغایرت بین تو و او واقع شده است. پس، این اضافه در این مساله مانند دست انسان است نسبت به انسان، و مانند حیات انسان است به انسان، چه از ذات انسان حیوان بودن، ولی اضافه می شود حیوانیت به او با آن که از عین ذاتش است، و از جمله اموری که ذاتش بدون آن صحیح نباشد.

[نسبت ممکنات به واجب بالذات]

...

[زکات نفوس تاکیدش بیشتر است از زکات اموال]

پس، زکات در نفوس بیشتر تاکید شده است از زکات اموال، و برای همین، خدا مقدم داشت آن را در خریدن، و فرمود، "إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ" (همانا خدا خریده است از مؤمنین نفس هایشان را)، سپس فرمود، "وَأَمْوَالَهُمْ" (۹:۱۱۱ التوبة) (و اموالشان را). پس، عبد انفاق می کند در راه خدا نفس و مالش را. و به زودی از آن خواهیم آورد در این باب آنچه را بر آن آگاه شوی إن شاء الله! -.

شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه (ت. عثمان یحیی، ج ۸، ص ۲۰۷):

[وجود و ایجاد، و بقاء و ابقاء]

پس، این است معنی قول او - تعالی!، "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَّاهَا" (۹۱:۹ الشمس) (به درستی که نجات یافت آن که تزکیه کرد آن را!) یعنی ابقاء کرد آن را موجودی کسی که تزکیه کرد آن را با وجودی رها از شر. یعنی، کسی که دانست وجودش برای خداست، خدا ابقاء کند بر او این خلعت را که آراسته باشد با آن، که منعمی باشد دائم. و آن همان بقاء خاص به توسط بقاء الله است، چه نا امید شد کسی که "دساه" (دفن کرد آن را)، که او نیز باقی است و لیکن با ابقاء الله، نه به بقاء الله، چه مشرک، که از اهل آتش است نمی بیند تخلیص وجودش را برای الله - تعالی -، به خاطر شریک، و نیز "معطل".

مولی عبدالرزاق کاشانی در اصطلاحات صوفیه چنین گفته است:

نهایت صلوات کمال قرب و مواصله حقیقی است

نهایت زکات بذل ما سوی الله است به خلوص محبت حق

نهایت صوم امساک است از رسوم خلقیت و آنچه آن را تقویت می کند با فنا فی الله. برای همین، در کلمات قدسیه است، "الصوم لی و أنا أجزی به"

و نهایت حج و وصول به معرفت و تحقق به بقاء بعد از فناست زیرا همه مناسک به ازاء منازل سالک وضع شده است تا نهایت، و مقام احدیت جمع و فرق.

هم چنین گفته شده است:

زکات: نوعی عفت است که کمال قوه شهوانی است، و خدای تعالی در سوره مبارکه حشر به ایثار اهل مدینه مهاجران را بر خود، اشاره می کند، و می فرماید، "وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِحِمِّ حَصَاةٍ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (۵۹:۹ الحشر) (و [نیز] کسانی که جای گرفتند در سرای [هجرت] و ایمان قبل از آنان (مهاجران)، دوست دارند هر کس را که به سوی آنان هجرت کرده است، و نمی یابند حاجتی در

سینه‌های خود نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، برمی‌گزیند بر خود هر چند بر خودشان خللی است. پس، هر کس از خست نفس خود مصون داشته شود، آنان رستگارانند).

مولی عبدالرزاق کاشانی در ذیل این آیه کریمه، چنین می‌فرماید:

"وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ" (و کسانی که جای گرفتند در سرای و ایمان)، یعنی، مقرّ اصلی، که همان فطرت اولی و عهد اول است، که محل ایمان و موطن آن است، و برای همین قرین ساخت آن را بدان، چه نفس موطن غربت است، "مِنْ قَبْلِهِمْ" (از قبل آنها)، یعنی، از قبل هجرت مهاجرین از دار غربت، که همان نفس است، سوی آن، زیرا این دار اصلی است که متقدم است بر دیار آنها، و بر همین، او، علیه السلام، فرمود، "حَبِّ الْوَطْنِ مِنَ الْإِيمَانِ" (محبت وطن از ایمان است). پس، آنها کسانی هستند که از فطرت ساقط نشدند، و محتجب نشدند به حجاب نفس در این نشأه، و باقی ماندند بر صفاء آن به خلاف [جماعت] اول که مکدر شدند و تغییر کردند، سپس بازگشتند به صفاء با سیر و سلوک "يُجُودُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ" (دوست دارند کسانی را که هجرت کردند سوی آنها) به خاطر وجود جنسیت در صفاء و تحقق مناسبت اصلی و قرابت حقیقی با وفاء و تذکر عهد سابق با موافقت در دین و برادری "وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا" (و نمی یابند در سینه‌هایشان حاجتی بدآنچه) داده شدند مهاجران از حظوظ، به خاطر سلامت قلوبشان از آفات نفوس و طهارتشان از دواعی حرص و تنزّه‌اشان از محبت حظوظ و یقینشان به قسمت.

"وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ" (برمی‌گزیند بر خود) به خاطر تجردشان و توجه‌اشان به جناب قدس، و برتریشان از مواد پلیدی، و اینکه فضیلت برایشان امری است ذاتی به اقتضاء فطرت و شدت محبت إخوان در حقیقت و یاران در طریقت "وَلَوْ كَانَ بِكُمْ حِصَاةٌ" (هر چند بر آنها خللی بود)، پس، مقدم داشتن آنها أصحاب را بر خود برای مکان قوت، و کمال مروّت، و قوت توحید، و پرهیز از حظ نفس، و خوف رجوع به مطالب جزئی بعد وجدان ذوق از مطالب کلی بود.

"وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ" (و هر کس مصون داشته شده باشد از بخل نفسش) به عصمت خدا و سرپرستی او، زیرا نفس جایگاه هر شرّ و صفت پستی است، و موطن هر پلیدی و خُلق زشتی، و بخل از غرائزی است که آمیخته است با سرشت آن به سبب ملازمتش با جهت سُفلی و [به خاطر] محبتش به حظوظ جزئی، و کنده نمی شود از آن مگر هنگام زوال آن، و لکن معصوم از این آفات و شرور کسی است که معصوم داشته باشد او را خدا، "فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" (پس، آنها همان رستگارانند) با کمالات قلبی.

زکات هر کسی متناسب است با نوع قرب و محبت او.

خدای تعالی فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَاكُمُ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَاكُمُ صَدَقَاتٍ فِإِذ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (١٣-١٢ : ٥٨ المجادلة)

در بحر المعارف (ج ١، ص ٤٦١ - ٤٦٠) چنین آورده است:

چنانچه خاصّه و عامّه نقل نموده‌اند که حق تعالی از جهت امتحان، آیه، "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَاكُمُ صَدَقَةٌ" را که نازل ساخت. ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه خواستید با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راز گوید، پیش از رازگویی صدقه‌ای دهید ... آیا ترسیدید از اینکه پیش از رازگویی صدقه دهید ...؟

هیچ يك از صحابه به غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام عمل به این آیه ننمود، چنانچه حافظ ابو نعیم و سایر مفسرین ذکر نموده‌اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که "آیه‌ای در قرآن هست که عمل به آن نکرده است کسی پیش از من، و عمل به آن نخواهد کرد احدی بعد از من، و آن آیه نجوا است که من يك دينار داشتم و آن را به ده درهم فروختم و هرگاه که خواستم رازی بگویم يك درهم تصدق کردم". و الحاصل آن حضرت تا ده روز ده درهم را داده با آن حضرت نجوا کرد، و به غیر از او به این آیه احدی عمل ننمود. پس اگر خلفای ثلاثه را اعتنایی در امر دین بودی در ظرف ده روز عاجز نبودند از اینکه يك درهم تصدق کنند و با آن حضرت مناجات کنند و خود را مورد عتاب "أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَاكُمُ صَدَقَاتٍ" - الآیه، درنیاورند.